

مفهوم‌شناسی واژه «سلطان» در قرآن کریم

کرم سیاوشی*، ابراهیم وکیل^۲

۱- دانشیار گروه الهیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

karam.siyavoshi@yahoo.com

۲- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد گروه الهیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

vakil5833@gmail.com

چکیده

برخی از واژگان قرآن هرچند جزء واژگان غریب به شمار نمی‌آیند، ضروری است به‌خاطر کاربرد در معانی یا مصادیق گونه‌گون، به صورت دقیق و جامع بررسی شوند. واژه «سلطان» این‌گونه است. این واژه به سبب کثرت کاربرد در آیات قرآن (۳۷ بار) درباره مفهوم و مقصود آن در پاره‌ای از کاربردهایش (نک: نساء/۵۳، روم/۳۵، قصص/۳۵، اسراء/۸۰، الرّحمان/۳۳، حاقه/۲۸-۲۹) اختلاف دیدگاه وجود دارد. در این پژوهش کوشش شده است، معنای لغوی سلطان بر اساس دیدگاه لغویان بازشناسی شود. سیر تاریخی کاربرد واژه سلطان از دوره پیش از اسلام تا زمان کاربرد آن به صورت لقب برای فرمانروایان بررسی شود و کاربردهای مختلف واژه «سلطان» در آیات قرآن بازکاوی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی، دیدگاه‌های مفسران درباره معانی یا مصادیق مختلف این واژه در آیات قرآن، سنجیده شود. نتیجه آنکه واژه سلطان در قرآن کریم در دو حیطه کلی معنایی «برهان» و «قدرت» به کار رفته که هر یک از این دو حیطه، مصادیق مرتبط دیگری را همچون «بهانه و دستاویز»، «عذر موجه»، «معجزه» و «هرگونه سلطه و برتری و نفوذگری و بسط ید» را دربرمی‌گیرد.

واژه‌های کلیدی

قرآن کریم، سلطان، واژه‌شناسی، تحلیل انتقادی.

مقدمه

یکی از مسائلی که همواره ذهن پژوهشگران قرآنی را به خود معطوف کرده، معناشناسی واژگان قرآنی از ابعاد مختلف است. آیات قرآن از واژگان مرسوم در نزد عرب معاصر نزول قرآن، سامان یافته است. علاوه بر آن، فرهنگ مفهوم‌های موجود در عصر نزول مبنای کاربرد آنها بوده است. چنانکه در قرآن اشاره آشکاری به این امر شده است (ابراهیم/۴). البته مسئله‌ای که از دیرباز برای اندیشمندان مسلمان مطرح بوده، این است که ممکن است واژگان قرآن مشتمل بر معانی متفاوت و نوینی علاوه بر معانی گذشته آنها باشد (شریفی‌نیا، ۱۳۸۳). گو اینکه شارح، الفاظ رایج در میان مردم را به صورت مجازی بر معانی جدیدی حمل کرده است که با معانی لغوی پیشین نیز مرتبط‌اند. این معانی جدید از رهگذر کثرت کاربرد به حقیقت شرعی یا عرف خاص دگرگون شده‌اند (شریفی‌نیا، ۱۳۸۳). این تحول معنایی گاه با نام «معنای اساسی» و «معنای نسبی» واژگان مطرح شده است (نک: ایزوتسو، ۱۳۸۸ صص ۱۶ - ۱۳؛ سعیدی روشن، ۱۳۸۵، صص ۲۳۶ و ۲۴۶؛ ابوزید، ۱۳۸۲، صص ۳۰۸ و ۳۰۹). بدین‌سان می‌توان مدعی شد که: «قرآن کریم برای بیان مقاصد و مفاهیم خود اصطلاحاتی را به کار برده است که نه از لغت و زبان عرب، بیگانه‌اند و نه در سطح همان معانی اولیه باقی مانده‌اند؛ بلکه با قرارگرفتن در شعاع دیگر اصطلاحات و واژگان قرآنی، معانی ثانویه‌ای یافته‌اند که تنها با بررسی‌های معناشناسانه می‌توان ظرافت، دقت و در عین حال استحکام و متانت بار معنایی آنها را باز یافت» (خاکپور و معارف، ۱۳۸۹ با اندکی تصرف).

تاریخچه معناشناسی قرآنی

معناشناسی واژگان قرآن کریم از گذشته تاکنون جایگاه ویژه‌ای در میان پژوهشگران مسلمان و غیرمسلمان داشته است. برخی ابن عباس (م ۶۸ق) را نخستین فرد در پژوهش و پاسخگویی در عرصه واژگان قرآن دانسته‌اند (سزگین، ۱۴۱۱، ج ۱، صص ۶۷ و ۶۸). از آن زمان تاکنون نیز پیوسته پژوهش‌ها و تأملات پیرامون واژگان قرآن ادامه یافته است. شمار بسیار نگاشته‌های کوچک و بزرگ با شش عنوان غریب القرآن و مشکل القرآن و... در ارتباط با فهم معانی واژگان قرآن سندی گویا بر این تلاش مستمر است. در دوره معاصر نیز صاحب‌نظران در پرتو دانش‌های جدید زبان‌شناسی، معناشناسی تاریخی و توصیفی، نشانه‌شناسی و... به جوانب دیگری از الفاظ قرآن کریم توجه کرده‌اند و آثار نوپدیدی را در این زمینه سامان داده‌اند. کتب و مقالاتی چون: *تحلیل زبان قرآن از سعیدی روشن*، *زبان قرآن از ساجدی‌نیا، بیولوژی نص* (نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن) و *معناشناسی شناختی از علیرضا قائمی‌نیا، قرآن و نظریه‌های نشانه‌شناسی از عامر قیطوری، مفردات القرآن؛ نظرات جدیدی فی تفسیر الفاظ القرآنیة از عبدالحمید الفراهی، درآمدی بر معناشناسی قرآن از جعفر نکونام، المفارقة القرآنیة دراسة فی بنیة الآیات* از محمد العبد و... و مقالات: بررسی مبانی فرامتنی چندمعنایی در قرآن کریم از سیدمحمود طیب حسینی، *مدل‌های چندمعنایی در تفسیر قرآن و کتاب مقدس از محمد کاظم شاکر و...* دیگر مقالات متعدد نوشته‌شده در ارتباط با مفهوم‌شناسی واژگان و اصطلاحات قرآنی از این قبیل است.

کتب و جوه و نظایر نشان‌دهنده این است که در این آثار نیز با استناد به تعداد اندکی از آیات، برای کاربرد سلطان در قرآن دو مفهوم حجت و قدرت بدون تبیین چگونگی و ابعاد آن دو معرفی شده است. مقاتل کاربرد سلطان را در قرآن در دو معنای دلیل و پادشاه چیره دانسته است (مقاتل، ۱۳۸۱، ص ۲۸۸). در آثار متأخر این عرصه نیز همان مطالب آثار متقدم گزارش شده است (نک: عسکری، ۱۴۲۱، ص ۲۵۵؛ دامغانی، ۱۴۱۶، ج ۱، صص ۴۱۲-۴۱۳؛ تفلیسی، ۱۳۷۱، ج ۱، صص ۱۳۳-۱۳۴).

۱. بررسی لغوی واژه «سلطان»

«سلطان» بر وزن فُعْلان مانند عُفْران و بُرْهان مصدر است و از ریشه سه حرفی «س ل ط» گرفته شده است. السین و اللام و الطاء از یک اصل است و معنای قُوَّة و قهر می‌دهد؛ بنابراین سلطان دارای مفهوم تسلط و قَهْر است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۹۵). حِجَّت و دلیل هم به‌خاطر آنکه بر دل‌ها و اندیشه‌ها سیطره می‌یابد، سلطان نامیده شده است. قالب‌های صرفی دیگری نیز از ریشه «س ل ط» در همان مفهوم تسلط به کار رفته است، مانند: «السَّالِطُ مِنَ الرِّجَالِ: الفَصِيحُ اللِّسَانُ الدَّرْبُ وَالسَّالِطَةُ: الْمَرْأَةُ الصَّخَّابَةُ» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۹۵؛ عسکری، ۱۴۲۱، ص ۲۵۵؛ دامغانی، ۱۴۱۶، ج ۱، صص ۴۱۲-۴۱۳؛ راغب، ۱۳۷۵، صص ۲۴۴-۲۴۱؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۹۲). «السَّالِطَةُ» نیز به معنی توانایی و قدرت از روی قهر (راغب، ۱۳۷۵، صص ۲۴۴-۲۴۱) است. نیز «السَّالِطُ» را به معنی روغن زیتون دانسته‌اند (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۹۱) و تعبیر «سلاطه» اللسان» را برای کسی به کار می‌برند که در سخنوری،

در هر صورت، معناشناسی واژگان قرآن در قالب کنونی موضوعی تقریباً نوین است. شاید بتوان ایزوتسو (م ۱۹۹۳م) را نخستین کسی دانست که با تألیف دو اثر: «خدا و انسان در قرآن» و «ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی- دینی در قرآن» به‌طور اختصاصی در این مسیر، گام نهاده و مفرداتی از قرآن را تجزیه و تحلیل معناشناسانه کرده است؛ البته پس از او اندیشمندان بسیاری با آفرینش آثاری، این موضوع را پی گرفته‌اند^۱.

پیشینه پژوهش

مطابق بررسی نگارنده، درباره سیر تاریخی واژه «سلطان» و کاربرد آن، تاکنون دو پژوهش ذیل سامان یافته است:

۱- «بحثی درباره کلمه سلطان» از احمد احمدی بیرجندی (۱۳۵۶) که بسیار کوتاست و به صورت پیشنهاد و فرضیه به تاریخ کاربرد واژه سلطان در معنای پادشاه و دو معنای آن در قرآن و روایات پرداخته است.

۲- مقاله «سلطانیسم ماکس وبر و انطباق آن بر عثمانی و ایران» از دکتر عبد □ □ شهباز علی (۱۳۸۲) که با نگاهی انتقادی نوشته شده است. وی در این نوشتار صرفاً تاریخ کاربرد واژه سلطان که حاکم در میان اروپاییان و نیز در جهان اسلام است - با تمرکز بر حاکمان عثمانی و بیان ویژگی‌ها و سیره سیاسی آنها- را بررسی کرده است.

این واژه در کتب تفسیری و واژه‌نامه‌های قرآنی نیز تنها به صورت اجمالی از نظر معنایی و ریشه‌یابی بررسی شده است که این امر، پاسخگوی تقاضاهای نوین در ارتباط با فهم معارف دینی نیست. بررسی

کلمه «سلطان» برای هر امری که در آن شدت و حدت و سطوت باشد، به کار رفته است. تعبیری چون: «سُلْطَانٌ لِّ شَيْءٍ كَذَا»، لَطَانٌ لِّمَاءٍ «و لَطَانٌ لِّلنَّارِ» و... بر این موقفت دارد (نک: ابن دُرّاید، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۸۳۶؛ ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۸، ص ۴۳۵؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۵۶).

نکته توجه‌برانگیز آنکه برخی از واژه‌شناسان برای واژه سلطان، مصداق «حجت» را اصیل‌تر از مفهوم «سلطه و غلبه و قهر» دانسته‌اند؛ بنابراین مدعی شده‌اند که به فرد زمامدار نیز از آن رو سلطان گفته شده که وی «حجت خداوند در روی زمین است!» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۳۲۱؛ زبیدی، ج ۱۰، ص ۲۹۲).

۲. سیر تاریخی کاربرد واژه سلطان

بررسی تاریخی سیر کاربرد واژگان یکی از مهم‌ترین راه‌های دستیابی به معانی اصلی و اولیه و آگاهی بر تحول احتمالی صورت‌گرفته پیرامون آنهاست.

۲-۱. در شعر عربی

واژگان عربی دوره پیش از اسلام که به دوران جاهلیت مشهور است، پیشینه اصلی کاربرد واژگان قرآن به شمار می‌رود و واکاوی دقیق این دوره می‌تواند در فهم معنای استوار واژگان قرآن راه‌گشا باشد؛ گو اینکه ابن عباس نیز در پاسخ به پرسش‌های نافع بن ازرق پیرامون معانی کلمات دشواریاب قرآن کریم، همین‌گونه عمل کرده است (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۱، صص ۳۸۹-۴۱۸). طبق بررسی نگارنده در منابع موجود شعر جاهلی، واژه سلطان در اشعار دوره پیش

زبانزد باشد؛ البته بیشتر همچون صفتی مذموم به کار می‌رود؛ بنابراین وقتی می‌گویند: «امْرَأَةٌ سَلِيْطَةٌ» یعنی زن بدزبان. نیز تعبیر «سَنَابِكُ سُلْطَانٍ» را به معنی کلاه‌خودها و شمشیرهایی که محکم و بلندند، دانسته‌اند که در همه نمونه‌ها مفهوم تسلط و غلبه نهفته است (نک: فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۲۱۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۵۶؛ ابن دُرّاید، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۸۳۶؛ فیومی، ۱۴۱۴، ص ۲۸۵؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۵۵؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۲۹۰).

برخی «سلطان» را مشتق از «سَلَطَنَ» که اصلاً به معنای «قوت» است، دانسته‌اند (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۵۵)؛ بنابراین گفته شده است: «لَقَدْ سَلَطَنَ بَعْضُ الْعَشَائِرِ أَحَدًا عَقْلَانَهُمْ وَوَجْهَاتِهِمْ لِيَدِيرَ شُؤْنَهُمْ (أَي: جَعَلُوهُ سُلْطَانًا) وَ «تَسَلَطَنَ زَيْدٌ عَلٰى قَوْمِهِ» (أَي: صَارَ سُلْطَانًا) (حیدری، ۱۳۸۱، ص ۳۴۵). بر خلاف دو قول پیشین، برخی مدعی‌اند که «سلطان» از «سَلِطَ» مشتق شده و سَلِطَ هر چیزی است که نور می‌دهد. در این صورت حرف نون در سلطان، زائد خواهد بود. به‌علاوه باب رباعی «سَلَطَنَ وَ سَلَطْنَهُ» در زبان عربی، اصیل نیست (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۷، صص ۳۲۲-۳۲۰؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۲، ص ۲۳۵). نیز با تعبیر قیل آمده است: «وَاحِدُ السُّلْطَانِ سَلِطٌ وَرَجُلٌ سَلْطِيْطٌ: يَعْنِي: عَظِيْمُ السُّلْطَانِ» (ابن‌عباد، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۲۶۸). جوهری، جمع «سُلْطَانٍ» را «سَلَّاطِيْنٍ» دانسته است (۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۱۳۳)؛ البته برخی بر این باورند که سلطان به‌خاطر مجرای مصدر بودن، جمع بسته نمی‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۳۲۱)؛ لکن برخی مخالف این سخن هستند: «وَاقْدُ جُمُعُ السُّلْطَانِ عَلِي السَّلَّاطِيْنِ، كِبْرَهَانَ وَبِرَاهِيْنَ» (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۹۴).

در دوره «مخضرمین» نیز واژه «سَلِيطٌ» هم به معنای روغن و هم با موصوف «رجل» یا «إمرئه» دربارهٔ مرد یا زن زبان‌دراز و خشمگین (بدزبان) به کار رفته است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۲۱۳).

و مالک بن نویره الیربوعی (م ۱۲ق) سروده است:

لِحَاكِمٍ الْفَوَارِسَ مِنْ سَلِيطٍ

خصوصاً انهم سلموا وآبوا

(الصفار، ۱۹۶۸، ص ۵۵).

خداوند لعنت کند اسب‌سواران سلیط را، به‌ویژه

آنکه آنان سالم و بدون زخم، از جنگ بازگشتند.

نهل بن حری (از شعرای مخضرمین)^۲ گوید:

وَحَيِّ سَلِيطٌ قَدْ صَبَحْنَا وَوَأْتَالًا

وَحَمَلٌ مَنَائِيَا غَيْرَ مَاءٍ وَحَمَلٌ خَمَلٌ

(ابن‌المبارک، بی‌تا، ص ۲۹۹).

قبیله سلیط و وائل درحالی‌که نه آبی داشتیم و نه

شرابی، صبحگاهان مرگ را برای ما رقم زدند.

در میان شاعران دوره اموی (۴۰-۱۳۲ق) نیز واژه

سلطان در مفهوم حاکم به کار رفته است. نمونه‌های

ذیل از این قبیل است، فرزدق گوید:

تَخَطَّى رُؤُوسَ الْحَارِسِينَ مُخَاطِرًا

مخافه سلطان شدید شکائمه

(فرزدق، ۲۰۰۴، جزء ۱۰، ص ۲۶۹).

وکان خلیلی قبل سلطان ما رمی

الیه فما ادری بأی صنیع

واما یمنع الطائی رصاصه بها

نقش سلطان علی الناس قائم

(فرزدق، ۲۰۰۴، جزء ۲، ص ۱۷).

سرهای نگهبانان از مخاطر دور شد به‌خاطر ترس

از سلطانی که قوی و ترس است.

از اسلام تنها یک بار در مفهوم «چیرگی و تسلط» به کار رفته است، آنجا که عنتره بن شداد (م ۶۱۵م) سروده:

ثِيَابُ سُلَيْمٍ أَنْ سُلْطَانَ الْهَوَى

ماضی العزیمه ما تملک عنترا

(عنتره، ۱۹۹۷، ص ۱۱۶).

ای شأس، اگر نبود که سلطنت هوای نفس دارای

عزمی برنده و حتمی است، عنتره چیزی را به دست

نمی‌آورد.

هلاوه‌برآن، کلماتی چون «سَلَطٌ و سَلَطٌ» نیز

کدام یک بار در اشعار این دوره آمده است. ابوداود

گوید:

سَلَطَ هَرُّ وَ لَهْوُنْ عَلَيْهِمْ

فَلَهُمْ فِي صَدَى الْمَقَابِرِ هَامٌ

(نک: شاکر و هارون، بی‌تا، صص ۱۸۵-۱۸۹).

روزگار و مرگ بر آنها چیره شد؛ بنابراین آنها بر

گورها ناله‌های دهشتناکی سر می‌دهند (به مرغان

خرابه‌نشین گورستان بدل شدند).

و در وصف اسب‌ها سروده است:

يَخْلُدُ أَرْضَ خَدَّابِ

مَلٌ سَلَطٍ وَأَصْبِ

(حمیری، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۳۸۲۲).

زمین را با سم‌های قوی و استوار و پهن می

پیماید.

که واژه «سَلَطٌ» در این بیت به معنای «شدید»

است (شاکر، هارون، ۱۳۴۲).

فعل ثلاثی مجرد «سَلَطَ» در معنای سخت و

نیرومندبودن، نیز در اشعار این دوره بسیار به کار رفته

است (نک: جفری، ۱۳۸۶، ص ۲۶۶).

۲-۲. در روایات معصومین

واژه سلطان در روایات معصومین (ع) در معانی مختلف از جمله در معنای حاکم و فرمانروا، در قالب تعبیری چون: «خَرَجُ السُّلْطَانِ»، «متاع السلطان»، «صاحب السلطان» و... بسیار به کار رفته است (نک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۴۷، ج ۵، صص ۱۰۵ و ۲۲۸؛ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۵، ج ۶، ص ۳۳۰؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۲۳ و ج ۶، ص ۳۷۴ و...). البته این واژه در آن دوران همچون لقب برای خلیفه یا زمامدار مشخصی به کار نرفته است؛ بلکه ائمه (ع) آن را به صورت عام درباره زمامدار مسلط به امور مردم استفاده کرده‌اند.

ناگفته روشن است که واژه سلطان در ادامه نیز تا اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به هیچ‌یک از حاکمان مسلمان، اطلاق نشده است؛ زیرا مطابق گزارش تاریخی، محمود غزنوی (م ۴۲۱ق) نخستین حاکم اسلامی است که به صورت رسمی عنوان سلطان بر وی اطلاق شده است. بنا بر نوشته ابن اثیر، این لقب از جانب «القادر»^۴ (م ۳۸۱ق) خلیفه عباسی به وی داده شده است (ابن اثیر، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۱۷۱). براساس برخی گزارش‌های تاریخی، خلف بن احمد (م ۳۹۷ یا ۳۹۹ ق)، حاکم سیستان و آخرین امیر صفاری، لقب سلطان را برای نخستین بار در حق محمود ادا کرده و از آن پس این لقب به کار رفته است (نذیراحمد، ۱۳۶۸). پس از وی، پسرش مسعود نیز از سوی خلیفه القابی مانند: سیدالسلطین دریافت کرده است (ابراهیم حسن، ۱۳۷۱، ج ۲، صص ۴۶۰-۴۵۲) که شاید این امر نشان‌دهنده آن باشد که در آن هنگام لقب سلطان بر فرمانروایان بسیاری اطلاق می‌شده و سلاطین متعددی وجود داشته است؛ بنابراین

دوستم در برابر سلطان بود؛ اما به سوی او تیراندازی نکرد. نمی‌دانم چرا این‌گونه عمل کرد. آنچه مانع طائی می‌شود سنگی است که نقش سلطان چیره شده بر مردم در آن نقش بسته است. و المرار الفَقَعَسِي (شاعر دوره اموی) گوید:

وللملك سلطان ولحب هيبه
إذا ما اجنّه اضالعُ جنح

(حمودی، ۱۳۵۲).

ملک صاحب سلطان است و محبت هم دارای هیبت است، آنگاه که استخوان بال‌ها او را به جنون وا دارد.

و ایمن بن خریم □□ سد لی قون ول هجر ی

سروده است:

ولست مقتلاً رجلاً یصلی
علی سلطان آخر من قریش
له سلطانه وعلی اثمی
شرعاً إذا □□ من سفه ومط ی

(۱۴۱۹، ص ۴۹).

من نمی‌کشم مردی را که برای سلطان دیگری از قریش دعا می‌کند.

او سلطان خود را دارد و من هم گناهم برگردن خودم هست، از سفاقت و بی‌عقلی به خداوند پناه می‌برم.

یحیی بن نوفل^۳ گوید:

دَاعُونَ □□ ذَا النِّعْمَاءِ لَمَّا
عَلَيْنَا طَالَ سُلْطَانُ الْعَبِيدِ

(ابن ابی‌عون، ۱۴۳۱، ص ۸۸).

هنگامی که سلطنت بردگان بر ما به طول انجامید، خداوند صاحب نعمت‌ها را خواندیم و به درگاه او پناه آوردیم.

گفته شده: «به‌خاطر چیرگی سلطان بر دل‌ها، حجت نامیده شده، هرچند این چیرگی بیشتر بر اهل علم و مؤمنان است» (راغب، ۱۴۱۲، ص ۴۲۰). کاربرد سلطان در این معنا چندان روشن است که ابن عباس واژه سلطان را در قرآن فقط به معنای حجت و برهان می‌داند (صنعانی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۳۳۶؛ ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۱۰۳۰). طبری نیز گوید: «حجت و بینه، همان معنی سلطان در کلام عرب است» (طبری، همان، ج ۲۷، ص ۸۱). برخی گفته‌اند: ریشه (س ل ط) زمانی که درباره مادیات به کار می‌رود، مفهوم قهر و قوت می‌دهد و هنگامی که در ارتباط با معنویات به کار رود، به معنی حجت و برهان است (شعراوی، ۱۹۹۱م، ج ۳، ص ۵۱۴).

۳-۱-۱. مقصود از «نازل‌نشدن یا نداشتن یا نیاوردن سلطان»

در مجموع از میان ۳۷ نمونه کاربرد واژه سلطان در قرآن، ۱۴ نمونه آن نشان‌دهنده مفهومی است که با واژگانی همچون «برهان، حجت، دلیل، مدرک، سند» بدان اشاره می‌شود. در برخی از این نمونه‌ها، به «نازل‌شدن یا نشدن سلطان» اشاره شده است: «مَا لَمْ يُنزَلْ بِهِ سُلْطَانًا» (آل‌عمران/۱۵۱، أعراف/۳۳، حج/۷۱)، «مَا لَمْ يُنزَلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا» (أنعام: ۸۱)، «مَا نَزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (أعراف: ۷۱)، «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» (یوسف: ۴۰، نجم: ۲۳) «أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا» (روم/۳۵) آمده است. همچنان‌که تعبیری چون «نداشتن یا نیاوردن یا نیامدن سلطان» نیز به کار رفته است: «إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا» (یونس/۶۸)، «لَوْ لَيَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَلِيغٍ» (کهف/۱۵)، «أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ» (صافات/۱۵۶)،

مسعود غزنوی از همه آنها بزرگ‌تر شمرده می‌شده است. البته مطابق برخی گزارش‌ها کاربرد واژه سلطان که لقب امرای اسلامی است سابقه‌ای بیش از این دارد و به پیش از سلطان محمود باز می‌گردد؛ چنانکه ابن خلدون چنین لقبی را برای جعفر برمکی (م ۱۸۷ق)° و درباره آل بویه (۳۲۰-۴۴۷ق) ذکر کرده است (keramers, 1997, v9, pp849۸۵۴). در هر صورت در نوشته‌های سده هفتم هجری، لقب سلطان کاملاً مرسوم بوده است و از آن پس نیز برای فرمانروایان مسلمان - چه شیعه و چه سنی چه در مصر چه در ایران چه در امپراطوری عثمانی و چه در حکومت صفویه- به کار می‌رفته و تعبیری چون «السلطان» «سلطان عظمیٰ» «سلطان العادل» «اطان اسلام و المسلمین» و... در میان آنها رایج بوده است (ابن اثیر، همان: ج ۸، ص ۱۶؛ دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۸، ص ۱۲۰۹۸؛ شهبازی، ۱۳۸۲).

۳. مفهوم‌شناسی سلطان در قرآن

واژه «سلطان» ۳۷ بار و در ۲۵ سوره از قرآن کریم، در قالب‌های صرفی و نحوی مختلفی همچون: سلطان (۱۲ بار) سلطان (۴ بار) سلطاناً (۱۱ بار) سلطانه (۱ بار) سلطانیه (۱ بار) بسطان (۸ بار) به کار رفته است که تبیین مفاهیم مختلف این واژه در آیات قرآن در پی می‌آید:

۳-۱. «برهان و حجت»

به نظر می‌رسد که یکی از بیشترین نمونه کاربرد سلطان در قرآن در معنای برهان و حجت است؛ البته دو کلمه برهان و حجت نیز خود مستقلاً در قرآن به کار رفته‌اند. درباره چرایی کاربرد سلطان در این معنا

«بَغَيْرِ سُلْطَانٍ أْتَاهُمْ» (غافر/۳۵ و ۵۶)، «فَلَيَاتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (طور/۳۸). این امر از جمله زیبایی‌های بیانی در قرآن کریم است.

تعبیر «نزول نکردن سلطان» نشان‌دهنده این است که سلطان نازل شدنی است و هرگاه این امر ضروری باشد، فرود می‌آید؛ چنانکه پروردگار عالم، معجزات پیامبران و کتب آسمانی و دیگر امور شگفت اولیای الهی را بر این بندگان برگزیده فرود می‌آورد. یکی از مفسران معاصر، پس از آنکه مفهوم سلطان را شامل عقل و نقلی و نقلی داد. در تفسیر ابن‌چریا نیز به تیر در ذیل آیه: «سُنَّيْنِ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ» (آل عمران/۱۵۱) به اثبات توحید و رد شرک می‌پردازد و می‌نویسد: توحید مانند قاعده ریاضی (۲=۴ × ۴) ل بلد بی نیاز است، هرچند تنبیه و تبیین آن رواست. توحید ضروری ذاتی و شرک ممتنع ذاتی است و چیزی که بالذات محال است، یعنی «شیء» است و مصداق عنوان عام «شیء» نیست و مشمول «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» قرار نمی‌گیرد. و تعبیر «لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا» از قبیل سالبه به انتفای موضوع است، نه به انتفای محمول (جوادی آملی، ۱۳۹۱ش، ج ۱۶، صص ۴۳-۳۷). مطابق این نظر، تعبیر «لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا» معادل تعبیر «بُرْهَانَ لَهُ» در آیه: «وَمَنْ يَدْعُ مَآءًا إِيَّاهَا أَخَعَهُ» و به معنی بی‌برهانی ذاتی و نه نازل‌نشدن برهان است.

برخی از مفسران تعبیر «نازل‌نشدن سلطان» را دلیل بر به‌کارنرفتن سلطان در معنای برهان می‌دانند؛ بنابراین در تمام نمونه‌ها آن را به معنای «کتاب» یا «وحی» دانسته و مدعی‌اند که منظور از آن، این است

که خداوند نوشته یا وحی‌ای برای روایی و سزاواری شرک‌ورزی از آسمان نازل نکرده است (نک: مقاتل، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۳۰۶؛ سمرقندی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵۶؛ میدی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۰۹؛ خطیب، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۲۷۴؛ سیدقطب، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۹۹۰).

به نظر می‌رسد کاربرد سلطان در برخی آیات مانند آیه ۱۵۶ صافات: «أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ» که در آیه مابعد آن: «فَأْتُوا بكتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» به کتاب اشاره شده، موجب طرح این دیدگاه شده است. نیز ممکن است آنچه این دریافت را به ذهن این دسته از مفسران متبادر کند، تعبیر «نزول سلطان» باشد؛ زیرا در عرف و افق قرآن، منظور از «نزول» عموماً نزول کتاب آسمانی و وحی الهی است؛ بنابراین ابتدا مقصود از نزول سلطان را نزول کتاب و وحی آسمانی دانسته، سپس آن را به برهان نقلی تأویل کرده‌اند! چنانکه مقاتل گوید: «یعنی کتاب فیه حجّه» (مقاتل، ۱۴۲۳، ج ۴، ص ۱۶۱). در این رابطه می‌توان گفت مانعی برای این برداشت از تعبیر «نزول سلطان» نیست، اگرچه همه آنچه در قالب کتاب و وحی نازل می‌شود، هرچند عنوان کلی «نقل و نص» بدان اطلاق می‌شود؛ لکن این امر به معنای نقلی بودن صرف آن نیست؛ چراکه نصوص آسمانی پر از براهین و دلایل عقلانی و حکیمانه است؛ بنابراین به‌طور کلی می‌توان مقصود از سلطان را هرگونه «چو» و مدرکی دانست که می‌تواند گواه مشرکان بر شرک‌ورزشان باشد. خواه این گواه -للعیاذ بالله- اذن و اجازه خداوند برای شرک‌ورزی باشد که در این صورت دلیل نقلی صرف به شمار می‌آید و خواه از نوع بهودارک و اسنادی آسمانی‌شد که در آن دلایل تابی راستی و درستی شرک‌ورزی وجود داشته باشد.

مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۵، ص ۲۱۷؛ مکارم، همان، ج ۹، ص ۲۲۳).

بدین‌سان روشن است که یکی از مفاهیم قطعی واژه سلطان در تعبیر قرآنی مفهوم برهان و حجت یا بینه است.

۲-۳. «دستاویز و بهانه»

در آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا تَرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا» (نساء/۱۴۴) سلطان در مفهومی به کار رفته است که می‌توان از آن تعبیر به «دستاویز یا بهانه» کرد.

این آیه درباره منافقینی نازل شده است که در جنگ احد با رسول خدا (ص) شرکت نکردند! تعبیر: «تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا» که به معنی «جعل سلطان برای خداوند بر ضد منافقین» است به روشنی معنای بینه و مدرک را برای واژه «سلطان» در این آیه به ذهن متبادر می‌کند. البته برخی از این مفهوم با عنوان «حجت تعذیبی» یا «حجت تشریعی» یاد کرده‌اند. بدین‌سان که خداوند سبحان کسی را بدون حجت عذاب نمی‌کند (جوادی آملی، همان، ج ۲۱، ص ۲۱۲). مفسران دیگری در این آیه مفهوم «حجت آشکار» را از «سلطان مبین» دریافت کرده‌اند (نک: طبری، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۲۱۶؛ طبرسی، همان، ج ۳، ص ۱۹۹؛ بیضاوی، همان، ج ۲، ص ۱۰۵؛ فخر رازی، همان، ج ۱۱، ص ۲۵۱. ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۲۹۱؛ طباطبایی، همان، ج ۵، ص ۱۹۲ و...) که این دریافت نیز مشتمل بر همان مفهوم عذر و بهانه است.

۳-۱-۲. چرایی کاربرد سلطان در برهان و حجت

همان‌گونه که گذشت در واژه سلطان مفهوم قوت و غلبه نهفته است؛ بنابراین این واژه از قرون میانه اسلامی (قرن ۴ به بعد) به صورت رسمی لقبی برای فرمانروایان به کار رفته است، که این امر به توانایی‌ها و امکانات (عده و عده) آنها باز می‌گردد. به‌علاوه با توجه به اینکه برهان و بینه استوار و خدشه‌ناپذیر هم برای صاحب خویش نوعی از قدرت مندی و غلبه را در برابر خصم به همراه می‌آورد؛ بنابراین به آن سلطان گفته شده است. سلطان ویژگی امری است که موجب سلطنت و غلبه می‌شود و می‌تواند «عده و عده حاکمان» یا لهدلها لای مستحکم دانشمندان» و... باشد. درباره تفاوت سلطان حاکمان و سلطان عالمان، سخن توجه‌برانگیز مطرح شده است (نک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۳۹۳).

فخر رازی معنای اصلی سلطان را همان حجت و برهان می‌داند و مدعی است که: «أن السلطان في اللغة هو الحجة وإنما قيل للأمير سلطا، لأن معناه أنه ذو الحجة» (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۳۸۵).

آلوسی نیز ضمن پذیرش این معنا می‌گوید: دلیل آنکه برهان و حجت سلطان نامیده شده، این است که بیدل [در جمله] کلام ا با تکی [پیر ل و دشمن قدرت و تسلط می‌یابد (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۰۱).

علامه طباطبایی می‌نویسد: دلیل و حجت را هم از این جهت سلطان گفته‌اند، که دلیل و برهان، قدرت و تمکن دارد و با نتیجه‌هایی که در پرتو آن به دست می‌آید، بر عقول قهر و غلبه کند و آنها را تسلیم خود کند (طباطبایی، همان، ج ۱۲، صص ۶۵-۶۴ و نک:

۳-۳. «معجزه»

روشن است که واژه «معجزه» در معنای مصطلح قرآن‌پژوهان و اندیشمندان اسلامی در آیات قرآن کریم به کار نرفته و به جای آن کلماتی چون: «آیه/آیات» و «بینه/بینات» برای اشاره به معجزه استفاده شده است. بررسی کاربرد واژه سلطان در آیات قرآن، نشان‌دهنده آن است که علاوه بر واژگان فوق این کلمه نیز در مفهوم معجزه به کار رفته است. البته اغلب آیاتی که سلطان در آنها دارای این معناست، به معجزات حضرت موسی (ع) که برای فرعونیان آورده است، اشاره دارد. از ویژگی‌های این کاربرد آن است که سلطان در این آیات همراه با صفت «مبین» و گاه نیز پس از دو واژه «آیات» یا «بینات» که آن دو خود نیز -در این نمونه‌ها- علامه طباطبایی بر معجزه دارند، به کار رفته است. ضمن پذیرش این مفهوم، فرض دیگری را نیز مطرح می‌کند، وی می‌گوید:

«سلطان» آن برهان و حجتی است که بگومگو را قطع می‌کند و بر عقول و افهام مردم تسلط پیدا می‌کند؛ بنابراین کلمه «سلطان» هم شامل معجزه می‌شود و هم شامل حجت عقلیه‌ای که بر عقل بشر چیره می‌شود و عقل را ناگزیر از پذیرفتن مدعای طرف می‌سازد و بر فرض که منظور از سلطان چنین معنای وسیعی باشد، قهراً عطف کلمه «سلطان» بر کلمه «آیات» از قبیل عطف عام بر خاص خواهد بود و بعید نیست که مراد از ارسال موسی با سلطان مبین این باشد که خدای سبحان آن جناب را بر اوضاع جاری میان او و میان آل فرعون مسلط کرده بود... تا جایی که او و لشکریانش را غرق کرد و بنی اسرائیل را به دست او نجات داد (طباطبایی، همان، ج ۱۰، ص ۵۷۱-۵۷۰).

هرچند اصل سخن فوق مبنی بر اینکه خداوند شرایط و اوضاع را به‌گونه‌ای سامان داده است که فرعون نتواند آسیبی به حضرت موسی (ع) برساند؛ بلکه غلبه و دست برتر با وی باشد؛ لکن به نظر می‌رسد که همه این وضعیت در پرتو معجزات مختلف و متنوعی که حضرت موسی (ع) در دوران مبارزه با فرعونیان عرضه کرد، شکل گرفته است. گرچه دیگر امدادهای غیبی نیز در ایجاد این وضعیت نقش داشته است. بدین‌سان می‌توان گفت مقصود از سلطان مبینی که خداوند برای حضرت موسی (ع) در آیات قرآن ذکر کرده، امور خارق‌العاده و معجزات آن حضرت است که موجب ناتوانی فرعون و ساقط‌کردن نهایی وی شده است.

آیات دیگری نیز که در آنها مقصود از سلطان معجزه است، دو آیه ۱۰ و ۱۱ از سوره ابراهیم است. این دو آیه در ارتباط با مجادله پیامبران با اقوام خویش است. در این آیات ارائه سلطان مبین از طرف مخالفان از پیامبران درخواست شده است و پیامبران نیز در پاسخ آنها آوردن آن را به اذن خداوند موکول کرده‌اند؛ بنابراین به‌روشنی می‌توان گفت که مصداق سلطان در این دو آیه نیز معجزه و امور خارق‌العاده است (نک: مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۴۳۰).

بیضاوی درباره درخواست ارائه «سلطان مبین» در آیات (ابراهیم/۱۰-۱۱) می‌نویسد: گویی آنها بلدند... ها، برهان‌ها، بینات و حجت‌های پیامبران را معتبر نمی‌دانند؛ بنابراین از سر تعنت و لجاجت پیشنهاد آیات و معجزات دیگری از آنها داشته‌اند (بیضاوی، همان، ج ۳، ص ۱۹۴). به تعبیر فضل... عبارت «فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» نشان‌دهنده آن است که مشرکان در برابر سخنان و استدلال‌های کلامی پیامبران موضع

گرچه هر دو لفظ به معنی حجت‌اند؛ اما سلطان عطف به آیات شده و این به‌خاطر اختلاف دو واژه با یکدیگر است، به‌این‌معنی که آیه به حجتی گفته می‌شود که از جهت اعتبار مدّ نظر است؛ لکن سلطان به حجتی گفته می‌شود که از جهت قدرت بسیار برای غلبه بر باطل مدّ نظر است (طوسی، بی‌تا، ج ۶، ص ۵۸). طبرسی نیز به تبع شیخ طوسی دارای چنین دیدگاهی است (طبرسی، همان، ج ۵، ص ۲۹۰). دیدگاه‌های دیگر نیز در این باره طرح می‌شود.

یکی آنکه مقصود از «آیات و بینات»، براهین و نشانه‌های مختلفی است که بر رسالت حضرت موسی (ع) دلالت م‌ (ندئی گن قصود لوف المطلق مبدئین) معجزات مختلف آن حضرت است. دوم آنکه مقصود از «آیات و بینات» معجزات نه‌گانه حضرت موسی است؛ لکن مقصود از «سلطان مبین» تنها معجزه شگفت‌انگیز عصا است که نقش بسیار زیادی در تضعیف موقعیت فرعون به‌ویژه در ماجرای «یوم بؤس» ... دلالت م‌ چنانکه بخلاف ساویر معجزات آن حضرت، این معجزه در قرآن کریم بارها اشاره می‌شود و مشهورترین معجزه حضرت موسی در همه‌جا است.

مفسرین دیگری نیز به این وجه در تمایز دو واژه آیات و سلطان مبین وجود دلالت آن دو بر معجزات حضرت موسی اشاره کرده‌اند (نک: زمخشری، همان، ج ۲، ص ۴۲۶؛ بیضاوی، همان، ج ۳، ص ۱۲۷؛ فخررازی، همان، ج ۱۸، ص ۳۹۳؛ آلوسی، همان، ج ۶، ص ۳۲۷). برخی نیز مقصود از «آیات» را تورات می‌دانند و مقصود از «سلطان مبین» را معجزه عصا دانسته‌اند (نک: میبیدی، همان، ج ۴، ص ۴۳۸؛ فخر رازی، همان، قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۹، ص ۹۳).

گرفتند و با توجه به ارتباط و اتصالی که پیامبران برای خود با خداوند مطرح می‌کردند از آنها درخواست دگرگونی در مظاهر هستی می‌کردند و به صرف کلام الله جل و الهی قدا عی لها رظ آیودد (قبل □، □، همان، ج ۱۳، ص ۸۹).

تعبیر ﴿لِیٰۤاٰتِکُمْۙ سُبُلًاۙ لِّمَنْۙ اَرَادَۙ یَهۡدِیۡۙۙ﴾ از سوره دخان نیز با وضوح بیشتری دلالت بر معجزه دارد؛ زیرا در آن سخن از آوردن و انجام‌دادن کاری برای نشان‌دادن حقانیت یک ادعا است؛ بنابراین به‌طور مشخص اشاره به معجزات متنوعی دارد که حضرت موسی (ع) در برابر فرعونیان ارائه کرده است.

بدین‌سان هرچند که در یک نگاه کلی و کلان، مفهوم واژه سلطان در این نمونه‌ها نیز بسان آیات بخش اول، تأویل‌پذیر به مفهوم برهان و حجت است؛ لکن برهان دارای مصادیق گسترده‌ای است که در اینجا سلطان به نوع خاصی از برهان که همان «معجزه» باشد، اشاره دارد و آن برهان و حجتی است که بگومگو را قطع می‌کند، بر عقول و افهام مردم تسلط پیدا می‌کند (نک: طباطبایی، همان، ج ۱۰، صص ۵۷۰-۵۷۱). به‌بیان‌دیگر منظور از آن آیات و معجزاتی ملت که دلالتشان بر نبوت و رسالت روشن تر است (طباطبایی، همان، ج ۱۸، ص ۲۱۱).

۳-۳-۱. ارتباط «سلطان» با «آیات» و «بینات»

در برخی از آیات بحث‌شده پیش از ذکر کلمه سلطان واژه بینات (نساء/۱۵۳) و یا واژه «آیات» (مانند: هود/۹۶، مؤمنون/۴۵، غافر/۲۳، دخان/۱۹) آمده است که این دو تعبیر نیز در این نمونه‌ها اشاره به معجزات حضرت موسی (ع) دارند. شیخ طوسی درباره تفاوت الفاظ «آیات» و «سلطان» می‌گوید:

۳-۲-۳. چرا سلطان مبین؟

در همه آیات بحث‌شده، صفت «مبین» با واژه «سلطان» همراه شده است که می‌تواند قرینه دیگری بر درستی ادعای کاربرد «سلطان» در مفهوم «معجزه» باشد. چه معجزه اقدام و فعالیت است که هرگونه ابهام و تردید را از بین می‌برد و با وقوع آن هرکس که در پی حقیقت باشد و بخواهد راه حق را بیابد، می‌یابد؛ چنانکه ساحران فرعون پس از مشاهده معجزه عصای حضرت موسی (ع) فوراً به سجده افتادند و به خدای یکتا ایمان آوردند. البته هرکس که به دنبال بهانه‌جویی باشد، با دیدن معجزات شگفت‌انگیز نیز راه حق را بر نمی‌گزیند! چراکه او در خواب نیست تا بیدار شود؛ بلکه خود را به خواب زده است پس بیدار نمی‌شود (نک: اعراف/۱۴۶).

برخی نیز کاربرد صفت «مبین» را برای واژه «سلطان» تأکیدی بر مادی و محسوس بودن معجزه سلطان می‌دانند (نک: فخر رازی، همان، ج ۱۸، ص ۳۹۴).

۳-۴. «موجود زنده محسوس»

در آیه: «أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ» (روم/۳۵) سخن از نزول سلطان و تکلم آن است. در مباحث پیشین مشخص شد که واژه سلطان در تعبیر نزول سلطان به معنی در اختیارداشتن برهان و حجتی آسمانی است؛ لکن در این آیه با توجه به قید توضیحی و توصیفی «تکلم» برای سلطان «فَهُوَ يَتَكَلَّمُ» به نظر می‌رسد که مقصود از این سلطان موجودی زنده و محسوس و ملموس - مثلاً فرشته‌ای که تمثیل یافته باشد و ... - باشد که از جانب خداوند بر مشرکان نمایان شود و عمل شرک‌ورزانه آنها را

در نقد این دیدگاه می‌توان گفت: خداوند تورات را برای فرعونیان نازل نکرده است؛ بلکه تورات پس از هلاکت آنها برای بنی اسرائیل نازل شد، تا بر مبنای آن عمل کنند؛ بنابراین نمی‌توان تورات را معجزه یا برهانی برای اقناع یا هدایت قوم فرعون به شمار آورد (آلوسی، همان، ج ۶، ص ۳۲۷).

برخی از مفسران نیز مدعی شده‌اند که مقصود از «سلطان مبین» مَلِكٌ وَجَاهٌ سَوْرَهُ يَطْغَبُهُ وَ طُودٌ که حضرت موسی در پرتو این معجزات نسبت به فرعون پیدا کرده بود و موجب خواری و نهایتاً هلاکت فرعون شد (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۳۳۷؛ خطیب، ۱۳۸۸، ج ۶، ص ۱۱۹۶). لکن در نقد این دیدگاه باید گفت اگر معجزاتی که به حضرت موسی داده شده موجب برتری موقعیت وی نسبت به فرعون شده است، پس درحقیقت سلطان همان معجزات هستند؛ چنانکه پیشتر گفته شد: امری که موجب دست برتر و غلبه و چیرگی می‌شود، خواه عِدَّةٌ و عُدَّةٌ باشد و خواه برهان و بینه استوار و خدشه‌ناپذیر و یا معجزه، درحقیقت سلطان خود، آن است و دارنده آن در حقیقت صاحب سلطان است و نه خود سلطان. و روشن است که نفوذگری و موقعیت برتر حضرت موسی در پرتو معجزات وی رخ نموده بود و نه از رهگذر امری ناشناخته و مجهول؛ بنابراین در برخی از این آیات به ارسال وی با سلطان مبین اشاره می‌شود و نه همراه با آیات و بینات (نک: دخان/۱۹، ذاریات/۳۸).

در این رابطه دیدگاه‌های دیگری نیز مطرح شده است (نک: فخر رازی، همان، ج ۱۸، صص ۳۹۳-۳۹۴؛ آلوسی، همان، ج ۶، ص ۳۲۷؛ صادقی، همان، ج ۱۴، ص ۳۸۴).

دانسته‌اند که در قالب نزول کتاب آسمانی یا آیاتی از کتاب آسمانی صورت می‌گیرد. این کتاب به‌خاطر رسایی و گویایی مفاهیم و براهینش گویی با انسان سخن می‌گوید (میبدی، همان، ج ۷، ص ۴۵۴).

۳-۵. «عذر موجه»

در میان آیاتی که واژه سلطان در آنها به کار رفته است، تنها آیه ۲۱ در سوره نمل است که نیاز است برای بیان معنای ملموس‌تر آن، عنوان جداگانه و جدیدی مطرح شود. مفهوم یا عنوانی که می‌توان برای سلطان در این آیه مطرح کرد، «عذر موجه» یا «مدرک معتبر» است؛ البته برخی از مفسرین، مفاهیم و عناوین دیگری نیز چون: «خبر صدق و حق» و ... برای آن مطرح کرده‌اند که در ضمن بحث به آنها می‌پردازیم.

توضیح آنکه در آیه ۲۱ از سوره نمل، حضرت سلیمان (ع) درباره هدهدی که به هنگام حضور و غیاب، حاضر نبوده است، می‌فرماید: «أَعْدَابُهُ عَذَابًا دَلِيلًا أَوْ لَأُجْزَهُنَّ لِيَأْتِنَنَّ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ». یعنی به‌شدت آن هدهد را عذاب خواهم کرد یا اینکه او را ذبح خواهم کرد! مگر آنکه سلطان مبین: (عذر موجه/ مدرک قانع‌کننده) ای برای توجیه حاضرنبودن خود ارائه کند!

بدین‌سان از مطالبه این «مدرک قانع‌کننده» یا «عذر موجه» با تعبیر «سلطان مبین» یاد شده است. برخی واژه «سلطان» را در این آیه به معنی حجت و عذر گرفته‌اند؛ به‌این‌معنی که اگر هدهد برای غیبت خود عذری که حاکی از تدبیر باشد، بیاورد و یا اینکه خداوند وحی‌ای را مبینی بر بی‌گناهی او نازل کند، غیبتش موجه است و از مؤاخذه نجات می‌یابد

درست و موجه معرفی کند. اگر این برداشت درست باشد، در این صورت مقصود از سلطان در این آیه معجزه آشکار و بدون ابهام است که برهانی گویا و حجتی انکارناپذیر از درستی فعل شرک‌آلود مشرکان به حساب می‌آید. البته ممکن است استناد «تکلم» به سلطان از روی مجاز و به معنای کلامت و شن در ب و شبهه باشد؛ چه‌گاه دلیل از لحاظ روشنگری و رسایی چنان قدرتمند است که گویی با انسان سخن می‌گوید.

علامه طباطبایی معتقد است سلطان در این آیه به معنی برهان است. وی می‌گوید: منظور از «تکلم» کلامت است دله کجراً فی آایکلمتی و اندمخ بنابراین معنای آیه این است که: مگر ما به ایشان ره‌لنی دلیم که کلامت بر جواز شرک دارد؟ البته وی نظر پیشین را نیز بعید نمی‌داند و می‌گوید: ممکن هم هست مراد از «سلطان» صاحب سلطان، یعنی فرشته باشد که در این صورت دیگر مجازی در کلمه «انزال» و «تکلم» در کار نیست و معنای آن این است که: مگر ما فرشته‌ای بر ایشان نازل کرده‌ایم و او درباره [روایی] شرک آنها سخن گفته است (طباطبایی، همان، ج ۶، ص ۲۷۴). دیگر مفسران نیز برای واژه «سلطان» در این آیه معانی متعددی، مانند: دلیل و برهان، وحی، فرشته یا صاحب سلطان، عقل و کتاب آسمانی ذکر کرده‌اند (نک: طبرسی، همان، ج ۸، ص ۴۷۶؛ فیض، همان، ج ۴، ص ۱۳۳؛ بیضاوی، همان، ج ۴، ص ۲۰۷؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۶، ص ۱۴۴؛ آلوسی، همان، ج ۱۱، ص ۴۳؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۱، ص ۵۶).

برخی نیز با استناد به آیات دیگر قرآن (مثل: جاثیه/۲۹) سلطان را در این آیه در مفهوم برهان

و برآورده کردن نیازهای زن - بر او دارد. گاهی نیز این سلطه از نوع منفی و زیان‌بخش است و هدف از آن غلبه ظالمانه در جهت پایمال کردن حق و یا بسط گمراهی است، مانند: تجاوز بیگانگان به بلاد اسلامی و یا تسلطی که شیطان به سبب غفلت گناهکاران نسبت به آنها پیدا می‌کند. گویانکه غالب نمونه‌های کاربرد سلطان در این معنا، مربوط به سلطه و سیطره شیطان است.

برای مثال، تعبیر «جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا» در آیه ۱۹ از سوره نساء^۶ به تسلط آشکار مسلمانان بر منافقانی اشاره دارد که درصدد فتنه‌انگیزی و فسادپراکنی در جامعه اسلامی بوده‌اند. از دیدگاه برخی این تسلط از آن‌رو تسلطی آشکار نامیده شده که در آن اجازه گرفتن و کشتن داده شده است (آلوسی، همان، ج ۳، ص ۱۰۸). برخی از مفسران، سلطان مبین را در این آیه در دو معنای «حجت واضح ظاهره» و نیز «اذن خداوند برای تسلط» و کشتار آن منافقان دانسته‌اند (فخررازی، همان، ج ۱۰، ص ۱۷۴؛ فیض، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۸۲؛ مکارم شیرازی، همان، ج ۴، ص ۵۹).

با دقت در سیاق آیه بحث‌شده، درمی‌یابیم که هرچند در آن براهینی به زیان منافقان ذکر شده است؛ لکن واژه سلطان مقصود و مفهومی جز سیطره و سلطه ندارد؛ چراکه در همین آیه آمده است که آن منافقان باید بازداشت و کشته شوند. براین‌اساس کاربرد سلطان در معنای «تسلط و قدرت ظاهری» در آیه بحث‌شده، بسیار روشن است؛ چنانکه یکی از محققان می‌گوید: منظور از واژه «سلطان» در اینجا همان تسلط ظاهری است، تسلطی که اذن بود در قتل ایشان (مجلسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۴۸).

(زمخشری، همان، ج ۳، ص ۳۵۹؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۹۶۸؛ هبلا، همان، ج ۱۷، ص ۱۹۸). به ابن عباس نسبت داده شده است که وی مقصود از سلطان مبین را در این آیه «خبر حق و صدق بین» دانسته است (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۰۵). مفسر دیگری نیز گوید مقصود از آن حجتی است که نشان‌دهنده عذر هدهد باشد (فیض، همان، ج ۴، ص ۶۳).

پیداست مدرکی که هدهد برای درامان‌ماندن از مؤاخذه سخت حضرت سلیمان (ع) ارائه داد، همان خبر دقیق و درستی بود که درباره قوم سبأ و خصوصیات اعتقادی و رفتاری آنها ارائه کرد؛ چنانکه حضرت سلیمان با پیگیری خبر وی، عذرش را در حاضرنبودن، موجه و مجاز دانست و او را از مؤاخذه درامان داشت. براین‌اساس هرچند که مفسران - عموماً - سلطان مبین را در این آیه به حجت ظاهری تفسیر کرده‌اند؛ لکن مفهوم عذر موجه و مدرک معتبر برای این تعبیر شایسته‌تر است. گرچه این «عذر و سند و مدرک معتبر» به برهان و حجت و بینه تأویل می‌شود.

۳-۶. «سلطه، توانایی نفوذگری و تسلط و بسط ید»

سلطه و اعمال قدرت و بسط یدی که با واژه سلطان در قرآن بدان اشاره شده است، گاهی از نوع مجاز و مشروع است که سلطه‌ای مثبت و نجات‌بخش محسوب می‌شود و هدف از آن یاری‌رساندن به نیازمندان و یا سرکوب توطئه‌های دشمنان است. مانند: سلطه پیامبران بر مخالفان خود، یا سلطه‌ای که برای مؤمنان بر منافقان و فاسقان وجود دارد، یا سلطه‌ای که والدین بر فرزندان کوچک و کودکان خود دارند و یا سلطه‌ای که مرد - از جهت سرپرستی

«مَا كَلَّ يَ عَلَىٰ عَالِيكُمْ هَلْ سُلْطَانٌ إِلَّا أَنْ دَعَوْتَكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي...» (ابراهیم/۲۲)؛ بنابراین هرچند دعوت مردم به سوی شرک و معصیت از سوی شیطان به اذن خداوند است؛ لکن این تنها دعوتی صرف است و به معنی تسلط نیست؛ چون دعوت کردن به کاری به معنای تسلط دعوت‌کننده بر دعوت‌شده نیست؛ بلکه دعوت‌کننده صرفاً بر اصل انجام دعوت تسلط دارد (طباطبایی، همان، ج ۱۲، صص ۶۵-۶۴ با اندکی تصرف).

طبرسی واژه «سلطان» را در این آیات به معنای سبیل و وفاق دانسته است ۱۱ موسی (ط/۱۳۶۰)، ج ۲۰، ص ۲۵۷). برخی از مفسران «سلطان» را در این آیات هم به معنای قدرت و تسلط و هم به معنای دلیل دانسته‌اند (نک: آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۱۹۷؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۱۳۳؛ اندلسی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۴۲۸؛ سمرقندی، بی تا، ج ۲، ص ۲۹۱) که معنای دوم با توجه به فضا و سیاق آیات، درست به نظر نمی‌رسد. البته در برخی از آیات (مانند: نحل/۱۰۰) «سلطان» در معنای دلتیق سلطه، هوذ و وفاقیت برای شیطان - نسبت به کسانی که به او روی می‌آورند و او را شریک خداوند قرار می‌دهند- آمده است که این سلطنت ابلیسی هرچند به جعل تسلیط و خدای سبحان است؛ لکن از نوع مجازات و مسبوق به غوایت ابتدایی خود گمراهان است (طباطبایی، همان، ج ۱۲، صص ۲۴۷-۲۴۵)؛ بنابراین شیطان برای تبرئه خویش در روز قیامت اقرار می‌کند که در دنیا هیچ‌گونه سلطه جبری بر انسان‌ها نداشته و کارش تنها دعوت، تزئین و وسوسه بوده است (ابراهیم/۲۲).

می‌توان گفت: سلطان در آیه «وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ هَلْ سُلْطَانٌ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ ه ه افك // ۳۰» نیز در همین معنا به کار رفته است. در آیه: «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَلِكًا مَلِكًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا، بَايَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ» (قصص/۳۵) نیز واژه «سلطان» به معنی نوع خاصی از سلطه و سیطره است که موجب محافظت و مانعیت و نفوذناپذیری می‌شود؛ به‌گونه‌ای که فرعونیان هیچ‌گاه نتواند آسیبی به حضرت موسی (ع) و هارون (ع) برسانند. این سلطه می‌تواند با «رعب افکندن در دل» فرعون و یا «ایجاد بی‌میلی و بی‌عزمی برای صدمه‌زدن» به این دو پیامبر خدا و... باشد.

صاحب‌المیزان «سلطان» را در این آیه به معنای «قهر و غلبه» می‌داند (طباطبایی، همان، ج ۱۶، ص ۴۸). براین اساس، اشاره برخی از مفسران (نک: همان) مبنی بر اینکه سلطان در اینجا به معنای «برهان» است یا این غلبه در پرتو معجزات حضرت موسی (ع) رخ می‌دهد، وجه درستی ندارد. چه این آیه پاسداری نامرئی الهی را از آن دو پیامبر بزرگوار در برابر همه آسیب‌هایی که ممکن بوده فرعونیان بر آنها وارد کنند، پیشگویی کرده است.

در آیات متعددی دیگری از قرآن، باز سلطان در معنای «سیطره و تسلط» به کار رفته است؛ لکن خداوند این سلطه را از شیطان نفی کرده است. آیات ذیل از این جمله است:

«لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (إسراء/۶۵، حجر/۴۲)

«لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا...» (نحل/۹۹)

(وَ أَا كَلَّ لَهٗ عَلَيْهِمْ هَلْ سُلْطَانٌ مَسْبُوءًا) (۲۱)

چنانکه شیطان خود نیز در آخرت به بهره‌مند نبودن از چنین سلطان و سیطره‌ای اعتراف می‌کند:

۳-۶-۱. «سُلْطَانٌ هَلَاكٌ شَدِيدٌ»

یکی دیگر از نمونه کاربرد سلطان در قرآن که احتمال مفهوم سلطه و تسلط برای آن می‌رود، در آیه: «هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَه» (حاقه/۲۹) است. برخی از مفسرین معنی «مُلْكٌ و سلطه و تسلط» را برای آن ترجیح داده‌اند (زمنخسری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۴۰۴؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۲۳۱). بعضی نیز «سلطان» را در اینجا به معنی دلیل و برهانی که موجب پیروزی انسان در قیامت باشد، دانسته‌اند و نه به معنی سلطه و حکومت؛ زیرا تمام کسانی که وارد دوزخ می‌شوند، سلطان کشور یا امیر و فرمانروای بلادی نبوده‌اند. ولی با توجه به اینکه بسیاری از دوزخیان در دنیا برای خود سلطه و نفوذ داشته‌اند و یا از سردمداران بوده‌اند، پس برای اینکه مقصود از آن دلیل و برهان باشد، صحیح به نظر نمی‌رسد (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲۴، ص ۴۶۴). با توجه به وجود واژه «مال» در آیه پیش از آن «مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَه» (حاقه/۲۸)، به نظر می‌رسد که مقصود از سلطان در آیه بحث‌شده، هرگونه سیطره و چیرگی و تفوق در سلسله مراتب مختلف آن (از اندک تا بسیار) باشد؛ یعنی هرگونه حالت اقتداری که افراد مختلف از حاکم قدرتمند ستمگر گرفته تا فردی عادی در دنیا نسبت به دیگران از آن برخوردار هستند و در پرتو آن به آنها ستم می‌ورزیده‌اند (نیز نک: طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۴۰۰).

۳-۷. «حق شرعی»

در آیه شریفه: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا سَبْحًا حَقَّ بَيْنَ قَتْلِهِ ظَلْمًا مَّا قَدَّ جَعَلْنَا لِيَوْمِهِ لُطْفًا فَلَآ وَ سُدْفٍ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا يَلْبَسُهُ» (۳۳)، «سلطان» به معنی نوعی خاص از سلطه که می‌توان از

آن با نام «حق شرعی» یاد کرد، آمده است؛ زیرا برای ولی مقتول و صاحب خون، حق قصاص قائل شده است (دروزه، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۳۷۶؛ طبرسی، همان، ج ۱۴، ص ۱۳۱؛ قرطبی، همان، ج ۸، ص ۴۸۴؛ مکارم شیرازی، همان، ج ۱۲، ص ۱۰۷؛ مغنیه، همان، ج ۵، ص ۴۲؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۵، صص ۵۹-۵۸).

۳-۸. «استعانت و عزت»

همان‌گونه که پیش از این آمد، واژه سلطان در قرآن در نمونه‌های بسیاری با صفت «مبین» همراه شده است. این کاربرد به‌ویژه در کاربرد آن با نام «معجزه» بسیار نمایان بود؛ اما یکی دیگر از نمونه‌های کاربرد واژه «سلطان» در قرآن، همراهی آن با صفت «نصیر» است. درباره مقصود از واژه «سلطان» در آیه: «وَلَقَدْ بَرَّآ اَدْخَلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ لِقَٰءٍ وَجَعَلْ لِي مِّنْ صُلْبِكُمْ سُلْطٰنًا نَّضَةً بِرَأٍ لِّبَسْرِهِ» (۸۰) که با صفت «نصیر» همگام است، دیدگاه‌های گونه‌گونی ارائه شده است: نصرت و پیروزی (مقاتل، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۵۴۶؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۷۶)، استعانت و یاری (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۴۳؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۱۴، ص ۲۰۸)، رحمت، آن هم رحمتی که به ستمگر اجازه ستم به دیگران را نمی‌دهد (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۵، ص ۱۰۲)، نیرو (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۴، ص ۱۹۵)، تأیید و حجت و غلبه و مُلْكٌ بزرگ (بیضاوی، ۱۴۰۷، ج ۱۴، ص ۱۴۸)، سلطنت یاری‌شده (طباطبایی، همان، ج ۱۳، ص ۲۴۳)، بهرمندی از «عزت و مُلْكٌ عزتمندانه» که برای قهر و غلبه بر عاصیان نیاز است (طبرسی، همان، ج ۶، ص ۶۷۱)، «مطلق نیومد و دریل دندان‌شکن در برابر دشمنان و داشتن دوستان جانباز و اراده قوی، فکر روشن و عقل سرشار» (مکارم، ج ۱۲، ص ۲۲۶).

آن جلوه‌گر شود، هرچند حاکمیت قاهرانه‌ای نیز در کار نباشد. گویانکه مقصود از قرارداد سلطان در آیه: «وَنَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا» (قصص/۳۵) نیز همین مفهوم تسلط، اقتدار و غلبه بدون دارابودن حاکمیت و سلطه نظامی باشد (و [] اعلم).

۳-۹. «رحمت و عنایت الهی در قیامت»

یکی دیگر از آیات شگفت قرآنی که ذهن قرآن‌پژوهان و مفسران را به خود مشغول داشته، آیه: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» (الرَّحْمَانُ/۳۳) است. در این آیه نیز واژه «سلطان» گرانیگاه اصلی مباحث مطرح‌شده پیرامون آن است. گروهی با استناد به سیاق آیات پس و پیش^۷، ظرف خطاب و ندا را در این آیه، آخرت می‌دانند؛ بنابراین منظور از نفوذ از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین در پرتو سلطان را «توانایی فرار از چنگال عدالت الهی در قیامت» معرفی می‌کنند (طبرسی، همان، ج ۹، ص ۳۱۰؛ فیض، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۱۱؛ طباطبایی، همان، ج ۱۹، صص ۱۰۶-۱۰۷؛ خمینی «ره»، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۸۱). برخی نیز منظور از نفوذ در پرتو سلطان را در این آیه عبور از اقطار آسمان‌ها در دنیا می‌دانند که این امر در پرتو قدرت علمی بشر ممکن است. این گروه برآنند که عبارت: «[] تَلْقُدُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» اشاره به مسافرت‌های فضایی بشر دارد که با بهره‌مندی از سلطه علمی و صنعتی ممکن است (طنطاوی، ۱۳۵۱، ج ۲۴، ص ۲۰؛ ملاحویش، بی‌تا، ج ۶، ص ۶۱)^۸.

شایان ذکر است که روایات منقول در منابع روایی فریقین در ذیل آیه بحث‌شده، مؤید دیدگاه نخست است (نک: طبری، همان، ج ۲۷، ص ۸۰؛

نیز در روایت ابو‌جارود از زید بن علی (رض) مقصود از «سلطان» در این آیه «شمشیر» دانسته شده است (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۱۵). بدیهی است که اگر استناد این روایت درست باشد، مقصود از شمشیر، غلبه و سلطه است که آن نیز در گرو وجود حکومتی مقتدر و الهی است. به‌علاوه در صورتی که این برداشت استوار باشد، این آیه تنها آیه‌ای است که واژه «سلطان» در آن با مقوله حکومت و سیاست مرتبط است؛ حکومتی که عزت و سربلندی را برای پیامبر (ص) و مسلمانان در پی داشته باشد و چه بسا مقصود از آن درخواست حاکمیتی منصور و ظفرمندانه باشد که پیامبر اسلام (ص) در نیمه دوم رسالت خود در مدینه - تقریباً - بدان دست یافت؛ چنانکه پیروزی‌های پی‌درپی در بدر، خیبر، مکه، تبوک و... برای لشکر اسلام رخ نمود و پیامبر(ص) در حالی رخت از جهان بریست که خطری اسلام را در برابر دشمنان خارجی و مشرکان تهدید نمی‌کرد؛ لکن [] تر از آن، پیمبری (فوستادگانا (ی و بی پادشاهان و قدرت‌های اطراف و اکناف فرستاد و آنها به پذیرش دین اسلام دعوت کرد.

ازسوی دیگر، در صورتی که «سُلْطَانًا نَصِيرًا» در آیه بحث‌شده، با تعبیر «سُلْطَانًا مُبِينًا» در آیه: «وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا» (نساء/۱۵۳) مقایسه شود که در آن از اعطای «سلطان مبین» به حضرت موسی (ع) خبر می‌دهد، روشن می‌شود که مقصود از درخواست «سلطان نصیر» بسان اعطای «سلطان مبین»، درخواست حاکمیت یا سیطره و تسلط مادی و نظامی نیست؛ بلکه مقصود آن است که از رهگذر معجزات و براهین استوار، شرایط و احوالی رخ نماید تا صداقت، حقانیت و عزت پیامبر اکرم (ص) در پرتو

ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۹، ص ۱۸۶؛ بحرانی، همان، ج ۵، ص ۲۳۸). قرینه دیگری نیز که می‌تواند مؤید دیدگاه اول باشد این است که در این آیه، «جن» نیز در کنار «انسان» بلکه پیش از او مخاطب قرار گرفته است! حال آنکه بر طبق برخی روایات، جنیان در آغاز تا آسمان هفتم را در می‌نوردیده‌اند؛ اما پس از تولد حضرت عیسی (ع) تنها نفوذ و حضور تا آسمان سوم برای آنها میسور بوده است که آن نیز با بعثت پیامبر اسلام (ص) از دست می‌رود و دیگر نفوذ به هیچ یک از آسمان‌ها برای آنها ممکن نیست (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۲۷۳؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۴۳۶). براین‌اساس نمی‌توان مقصود از فراخوان به نفوذ از کرانه‌های آسمان و زمین را نفوذی در پرتو علم و دانش دانست و مقصود از سلطان را در این آیه «تسلط و احاطه علمی» معرفی کرد؛ زیرا اجنه پیشتر در برخی از برهه‌ها تا هفت آسمان را در نوردیده‌اند؛ حال آنکه انسان در این رابطه بسیار لنگ‌لنگان قدم بر می‌دارد و طبق اطلاعات کنونی حتی حضور وی در برخی سیارات منظومه شمسی، بسیار خطرناک و شاید ناممکن باشد. بنابراین با استناد به روایات و سیاق آیات و واقعیات علمی بشر می‌توان گفت: ممکن است مقصود از سلطان در این آیه سلطه و سلطنت الهی باشد^۹ که در قالب لطف و عنایت وی برای بشر تجلی پیدا می‌کند.

نتیجه‌گیری

۱- مطابق مدارک موجود، کاربرد واژه «سلطان» در متون پیش از اسلام (اشعار) نادر است؛ لکن کلمه «سلط» فعل و ط «سر دو قلباً صرفاً» علوم و مجهول، مکرر استفاده شده است.

۲- مطابق گزارش‌های تاریخی، کاربرد واژه سلطان لقب یا عنوان برای برخی از فرمانروایان مسلمان همچون محمود غزنوی، در اواخر قرن چهارم هجری است؛ البته برخی پیشینه این کاربرد را به نیمه قرن دوم نیز می‌رسانند.

۳- واژه سلطان در روایات معصومین (ع)، در قالب تعبیری به کار رفته است که به فرمانروای دارای بسط ید و ذی‌نفوذ اشاره دارد. گوا اینکه در دوره اموی و پس از آن نیز غیرمعصومین، بدون اطلاق آن بر فردی خاص، در همین معنا به کار برده‌اند.

۴- واژه «سلطان» در دو حیطة عام معنایی: «برهان» و «سلطه» در قرآن به کار رفته است. هر یک از این دو حیطة شامل نمونه‌های مرتبط دیگری است؛ به این صورت که حیطة معنایی «برهان» مشتمل بر نمونه‌هایی چون: «هرگونه برتری و موفقیت در پرتو سد و حجتوری آ»، «جزوه م» «مذر عوجه م» «دستاویز و بهانه» می‌شود و حیطة معنایی «سلطه» مشتمل بر هرگونه «سلطه مادی و معنوی»، «بسط ید»، «برتری موقعیتی»، «نفوذگری»، «بهره‌مندی از لطف و رحمت الهی» و... می‌شود.

۵- واژه «سلطان» در سُر مکی بسیار گسترده‌تر از سُر مدنی در حیطة معنایی برهان به کار رفته است که این امر به سبب طرح بیشتر مسائل و مباحث اعتقادی است.

۶- نمی‌توان مدعی شد که واژه «سلطان» در مفهوم حاکم و زمامدار در قرآن به کار رفته است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای مطالعه تفصیلی درباره تاریخچه مباحث معناشناسی جدید پیرامون قرآن، نک: شریفی، ۱۳۹۴، صص ۸۵-۱۵۰.
- ۲- نهشل بن حری: شاعر مخضرم، أدرك معلوی، وکل مع علی فی حروبه. □□ صابه ۸۸۷۸ و الخزانة: ۱، ۱۵۱ (نک: ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۷).
- ۳- أصله من اليمن وشهرته في العراق وكان في أيام الختلج وهو شاعر هجاء □□ يكاد يمدح أحدا (مزی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۷۷).
- ۴- وی بیست و پنجمین خلیفه عباسی بوده است.
- ۵- وزیر دربار هارون الرشید (م ۱۸۷ق).
- ۶- «سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يُامِنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا رَدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكُسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَيَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُولَئِكَمُ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا».
- ۷- از آیه ۳۰ به بعد، مباحث مربوط به حسابرسی و مجازات و پاداش‌های قیامت مطرح است.
- ۸- چه بسا روایت: «العلم سلطانٌ من وجدَه صالٌ به ومن لم يجدَه صيل عليه» که در منابع سنی به امام علی(ع) نسبت داده شده است (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۲۰، ص ۳۱۹) در طرح این دیدگاه بی‌اثر نبوده باشد.
- ۹- چنانکه طبری نیز به این امر اشاره می‌کند و می‌گوید: □□ بسلا من □□ □□ جملکة مه المزر «ط جلا همان، ج ۲۷، ص ۸۰».

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، محمود (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳. ابراهیم حسن، حسن (۱۳۷۱ش)، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: چاپخانه علمی.
۴. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد عبدالحمید بن هبیه □□ (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آیه □□ المرعشی النجفی.
۵. ابن ابی عون الکاتب، ابواسحاق (۱۴۳۱ق)، التشبیحات، اردن: دار جریر.
۶. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۳ش)، الکامل فی التاریخ، ترجمه: حمیدرضا آژیر، تهران: انتشارات اساطیر.
۷. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸م)، جمهره اللغة، بیروت: دار العلم للملایین.
۸. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق)، المحکم و المحیط □□ عظم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۹. ابن عاشور، محمدطاهر (۱۴۲۰ق)، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسۀ التاریخ العربی.
۱۰. ابن عباد، اسماعیل (۱۴۱۴ق)، المحیط فی اللغة، تحقیق: محمدحسن آل یاسین، بیروت: عالم الکتب.
۱۱. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقائیس اللغة، تحقیق: هارون عبد السلام محمد، قم: مکتب □□ علام □□ سلامی.
۱۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۱۳. ابن المبارک محمد بن محمد بن میمون بغدادی (بی‌تا)، *منتهی الطلب من أشعار العرب*، بی‌جا، بی‌نا.
۱۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
۱۵. ابن ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز.
۱۶. ابوحيان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، *البحرالمحیط فی التفسیر*، بیروت: دار الفکر.
۱۷. احمدی بیرجندی، احمد (۱۳۵۶ش)، «بحثی درباره کلمه سلطان» *مجله یغما*، ش ۳۰، ص ۷۵۸-۷۵۹.
۱۸. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۹. ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۶۸ش)، *خدا و انسان و قرآن*، ترجمه: احمد آرام، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
۲۰. بلخی، مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق)، *تفسیر مقاتل*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۱. بیضاوی، عبد □□ بن عمر (۱۴۱۸ق)، *انوار التنزیل و أسرار التأویل*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۲. تغلیسی، حبیب بن ابراهیم (۱۳۷۱ش)، *وجوه قرآن*، تهران: دانشگاه تهران.
۲۳. ثعلبی نیشابوری، احمد (۱۴۲۲ق)، *الکشف والبیان عن تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۴. جفری، آرتور (۱۳۸۶ش)، *واژه‌های دخیل در قرآن*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
۲۵. جوادی آملی، عبد □□ (۱۳۹۱ش)، *تفسیر تسنیم*، قم: اسراء.
۲۶. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، *الصحاح*، بیروت: دار العلم للملایین.
۲۷. حقی بروسوی، اسماعیل (بی‌تا)، *روح البیان*، بیروت: دار الفکر.
۲۸. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ق)، *شمس العلوم*، محقق: اریانی، مطهر بن علی و...، دمشق: دار الفکر.
۲۹. حمودی القیسی، نوری (۱۳۵۲ش)، «المرار بن السعید الفقعی حیاة و ما بقی من شعره»، *جامعه بغداد-کلیه □□ داب*، *مجله المورد*، ش ۶، ص ۱۵۵ تا ۱۸۴.
۳۰. حویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، *تفسیر نور الثقلین*، مصحح: هاشم رسولی، قم: اسماعیلیان.
۳۱. حیدری، محمد (۱۳۸۱ش)، *معجم □□ فعال المتداوله*، قم: مرکز العالمی للدراسات □□ سلامیه.
۳۲. خاکپور، معارف؛ مجید، رحیم (۱۳۹۰ش)، «بررسی معنانشناسانه واژه تبیین در قرآن»، *فصلنامه تحقیقات علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء*، سال هشتم، ش ۲، ص ۸۵-۱۱۴.
۳۳. خریم □□ سدی، ایمن (۱۴۱۹ق)، *دیوان ایمن بن خُریم*، تحقیق: الطیب العُشَّاش، بیروت: مؤسسه المواهب.
۳۴. الخطیب، عبدالکریم (۱۳۸۸ق)، *التفسیر القرآنی للقرآن*، قاهره: دارالفکر العربی.
۳۵. دامغانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ق)، *الوجوه و النظائر*، تحقیق: محمد حسن ابوالعزم زفیتی، قاهره: وزله □□ وقاف.

۵۷. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرين، تحقیق: حسینی اشکوری، احمد، تهران: مرتضوی.
۵۸. طنطاوی جوهری، محمد (۱۳۵۱ق)، الجواهر فی تفسیر القرآن، مصر: منشورات ملتقی اهل بیت.
۵۹. طنطاوی، سید محمد (۱۹۹۷م)، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، قاهره: نهضة مصر.
۶۰. طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: بی‌نا.
۶۱. عسکری، حسن بن عبد الله (۱۴۲۸ق)، تصحیح الوجوه و النظائر، تحقیق: عثمان محمد، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیه.
۶۲. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، کتاب التفسیر، تهران: چاپخانه علمیه تهران.
۶۳. عترة بن شداد (۱۹۹۷م)، دیوان عترة و معلقته، تحقیق: خلیل شرف الدین، بیروت: مکتبه الهلال.
۶۴. فخررازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶۵. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، العین، قم: نشر هجرت.
۶۶. فرزדق، همام بن غالب دارمی تمیمی (۲۰۰۴م)، دیوان الفرزدق، مقدمه و شرح: مجید طرد، بیروت: دارالکتاب العربی.
۶۷. فضل الله، محمدحسین (۱۴۱۹ق)، من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک للطباعة و النشر.
۶۸. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب (۱۴۱۵ق)، القاموس المحيط، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۶۹. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات صدر.
۷۰. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، قم: مؤسسه دار الهجره.
۷۱. قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران: دل لکنت اسلامیه.
۷۲. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش)، الجامع حاکم القرآن، تهران: ناصرخسرو.
۷۳. قشیری، عبدالکریم بن هوازن (بی‌تا)، لطائف حاکم القرآن، تحقیق: ابراهیم بسیونی، مصر: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
۷۴. قطب، سید (۱۴۱۲ق)، فی ظلال القرآن، قاهره: دار الشروق.
۷۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران: دل لکنت اسلامیه.
۷۶. گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸ق)، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده، بیروت: مؤسسه علمی للمطبوعات.
۷۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق) بحار انوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷۸. مراغی، احمد بن مصطفی (بی‌تا)، تفسیر المراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷۹. زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، تاج العروس، تصحیح: علی شیری، بیروت: دار الفکر.
۸۰. مصطفوی، سیدحسن (۱۳۶۰ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۸۱. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴ق)، تفسیر الکاشف، تهران: دل لکنت اسلامیه.

۸۲. مقاتل، ابن سلیمان بلخی (۱۳۸۱ش)، *شبهه و النظائر*، ترجمه: سید محمد روحانی و...، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۸۳. شاکر، احمد و هارون، عبد السلام (بی‌تا)، *تحقیق و شرح مصعیات*، بی‌جا، بی‌نا.
۸۴. مزی، یوسف (۱۴۰۸ق)، *تهذیب الکمال*، تحقیق: بشار عواد معروف، تخریج: شعیب زرنووط، بیروت: مؤسسه الرساله.
۸۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دل لکت سلامیه.
۸۶. ملاحویش آل غازی، عبد القادر (۱۳۸۲ق)، *بیان المعانی*، دمشق: مطبعه الترقی.
۸۷. میدی، رشید الدین (۱۳۷۱ش)، *کشف سرار و عده برار*، تهران: امیر کبیر
۸۸. نرم افزار اشعار جاهلی (الموسوعه الشعریه).
۸۹. نذیر احمد (۱۳۶۸ش)، «امیر خلف بن احمد، آخرین فرمانروای خانواده صفاریان سیستان»، *مجله ایران‌شناسی*، سال اول، ش ۱، ص ۸۸-۱۱۴.
90. J. H. keramers (1997), "sultan" encyclopaedia of Islam, prepared by a number of leading orientalis, leiden : brill, second edition, volume IX, pp849-854.